

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلُغُّهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

دو بیان دیگر برای اثبات این که مراد از امر و نهی در ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر
عنوان جامع هست شامل هم قلب می‌شود و هم اظهار کراهت چهره و امثال این‌ها و هم
لسان و هم ید و هم فراتر از این‌ها. بیان اول از این دو بیان باقی مانده این هست که
واژه‌ی امر و نهی دلالت می‌کند بر یک جنس و فصل. جنسش عبارت است از بعث، از
حمل، امر یعنی یک بعث ویژه و نهی هم یعنی یک زجر ویژه. حالا آن ویژگی‌ها همان
ویژگی‌هایی است که در اصول از آن بحث می‌شود مثلاً بعثی که از عالی صادر شده باشد
یا از مستعلی صادر شده باشد یا نهی‌ای که از عالی و یا از مستعلی صادر شده باشد. و
به لفظ مثلاً باشد قصد انشاء کرده باشد داعیش هم داعیش بعث باشد و امثال این اموری
که قبلاً گفتیم هفت هشت تا امر هست که این خصوصیتی است که در امر و نهی مأخوذ
است بنابراین امر یک جنس دارد و یک خصوصیات، نهی یک جنس دارد که زجر باشد و یک
خصوصیات. شبیه وجوب، وجوب عبارت است از جواز بالمعنی الاعم با فصل منع از ترک،
حرمت هم همین‌طور است حرمت هم عبارت است از عدم جواز فعل و جواز در ترک.
این می‌شود یک جنس و فصل. ما در اثر مطالب ماضیه اگر اطمینان پیدا نکنیم به این که
این خصوصیات و این قیود اصلاً شرط نیست و مستعمل فیہ امر در یک معنای جامع است
یا حقیقت شرعیه وجود دارد یا به نحو حکومت شارع چیزهایی را که واقعاً امر و نهی
نیست به نحو حکومت امر و نهی انگاشته است اگر این‌ها را اطمینان پیدا نکنید و احرار
نکنید لااقل شک می‌کنید که آیا این امور لازم هست در باب امر به معروف یا لازم نیست.
همان‌طور که در باب وجوب گفته می‌شود «إذا نُسخ الوجوب بيقى الجواز» وقتی وجوب
نسخ شد جواز باقی می‌ماند اگر شارع مقدس یک چیزی را واجب کرد بعد فرمود نَسَخْتُمْ،
معنای آن این نیست که آن کار حرام می‌شود معنای آن این هست که آن وجوب منع از
ترک برداشته شد اما جواز بالمعنی الاعم آن باقی است این‌جا هم ما در آن خصوصیات
شک می‌کنیم چون شک می‌کنیم پس آن خصوصیات را نمی‌توانیم احرار نمی‌کنیم که آن‌ها

هم مورد تکلیف است اما اصل بعث و اصل الحمل پس چه هست؟ آن باقی می ماند پس بنابراین ادله ای که فرموده «مرو بالمعروف و انهوا عن المنکر» یک جنس و فصل هایی را به حسب عرف و لغت دلالت می کرد و انهوا عن المنکرش هم همین جور بود. آن فصل ها بخاطر آن ادله ی ماضیه و مطالب گذشته مورد تردید واقع می شود بنابراین آن ها چون مورد تردید واقع می شود ما حتی بر آن نداریم ولی برای اصل جواز این که باقی می ماند این که درباره ی او حجت داریم پس بنابراین آن که وظیفه ی ما هست همان اصل بعث و حمل نمودن و وادار نمودن می شود در امر به معروف، اصل منع کردن و جلوگیری نمودن می شود در نهی از منکر. دیگر فصل های آن از بین می رود قهراً وادار کردن و بعث کردن به ای طریق، به لفظ بشود به ید بشود یا به چهره و در هم کشیدن صورت و اعراض و هجر و امثال ذلک بشود زجرش هم همین جور است بنابراین این مقام شبیه آن مقامی است که در اصول مطرح شده که «إذا نُسخ الوجوب ببقی الجواز» این جا هم «إذا لم یحرز الخصوصیات، ببقی» اصل بعث، بقی اصل زجر در ناحیه ی نهی از منکر. این مطلبی است که قد یقال. که این را ما توضیح زیاد و توضیح حسابی آن را قبلاً در بحث گذشته عرض کردیم. جواب این مسئله هم این هست که همان جوابی که در باب إذا نُسخ الوجوب ببقی الجواز داده می شود این جا هم در حقیقت همان جواب حاکم است آن جا گفته شده است که این مسئله که وجوب یک امر مرکب باشد این باطل است بلکه وجوب یک امر بسیط است حرمت یک امر بسیط است این اجزای تحلیلی است که ما درست می کنیم مثل انسان، انسان در ذهن که تحلیلش می کنیم می شود یک جنس و فصل، اما این جوری نیست که در خارج جنس باشد فصل باشد و ما بتوانیم یک آدمی را مثلاً فصل هایش را از او بگیریم اما حیوانیتش در خارج باقی بماند این جور که نیست یک امر بسیط هست این وجوب و حرکت، این جا هم معنای امر یک بعث خاص است که ما در ذهن می آیم این را چکار می کنیم؟ تحلیل می کنیم به یک جنس و فصل هایی، آن وقت وقتی که امر بسیط شد پس بنابراین معنا ندارد که ما بگوییم این مقدارش احراز کردیم وجود دارد آن مقدارش را احراز نکردیم وجود ندارد یا شک داریم وجود دارد پس آن مقداری که احراز کردیم باید پایبند به آن باشیم این یک امر بسیطی است اگر نفهمیدیم الان این جاها در اثر این امور شک کردیم که امر یعنی چی؟ پس بنابراین قهراً نمی دانیم که تکلیف مولا چه هست در این موارد، نمی دانیم تکلیف مولا چه هست. نه این که اینقدر آن را می دانیم بقیه اش مورد شک ماست و نظیر آن جا می شود بنابراین چون ترکیب در حقیقت نیست همانندی که آن جا ترکیب نیست جای این سخن در این جا نخواهد بود این بیان اول از دو بیان باقی مانده است.

س: ...

ج: نه ظهور در امر لسانی دارد حالا در لسانی بودنش و این ها ما شک کردیم آیا در اصل البعثش می گوئیم باقی مانده؟ تفکیک که نگفت.

س: ...

ج: بله آن ادعا می کند ولی ما به او توجه داریم می دهیم می گوئیم شک نداری یعنی چی؟ مولا مثل این که شما این جوری بگوئید، بگوئید من یقین دارم بگوئید که کسی بگوید من می دانم خدای متعال یک چیزی را خلق کرده که این چیزی را که خلق کرده می دانم که شک دارم که ناطق است یا ناطق نیست حالا که شک دارم که ناطق است یا ناطق نیست پس اصل این که حیوان است حیوانی وجود دارد این مسلم می شود نمی توانیم این طوری

بگوئیم. بگوئیم پس حیوان حالا پس معلوم است یک گاوی، گوسفندی یا یک مرغی، در این خانه هست ولی آن چون آن خصوصیتش را شک کردم این جا هم نمی‌توانیم بگوئیم نمی‌دانی خدا چه فرموده این را فرموده یا آن را فرموده مردد می‌شود بین الامرین. نه این که می‌دانیم که جامع آن وجود دارد این جنسش وجود دارد فصلش را نمی‌دانیم چه هست نه نمی‌دانیم. یا خدا فرموده مطلق تغییر را فرموده است مطلق التّغییر را فرموده است یا امر با این خصوصیات را فرموده است پس بنابراین مردد می‌شوم که آن را فرموده است یا این را فرموده است باید قواعد دیگری را این جا اعمال بکنم نه این که بیایم این جا بگویم قدر جامع آن و مشترک آن و جنس آن را می‌دانم با این که گفته مُر در کلمه‌ی مُر آن جامعش را می‌دانم اراده کرده مازادش را من نمی‌دانم این مُر یک معنای بسیط دارد یا اراده شده یا اراده نشده.

س: ...

ج: اگر استبعادانش عجیب و غریب بود بله آن ظهور را از کار نمی‌اندازد ولی این حرف‌هایی که زده شد چیزهای عجیب و غریبی نبود. آیات بود روایت بود آن مسائلی که گفتیم غرض شارع بود همه‌ی این‌ها یک چیزهای عجیب و غریب نبود یک چیزهایی بود که این‌ها در حد این بود که یا مطلب را روشن می‌کرد حالا دست‌کم داریم می‌گیریم می‌گوئیم حالا اگر آن مطلب را روشن نمی‌کنیم لااقل موجب شک و تردید که می‌شود این بیان بر اساس این است و الا چیزهای عجیب و غریب نه قرینیت ندارد موجب شک و تردید نمی‌شود.

بیان دیگر که در این جا وجود دارد این هست که در این مقامات ما اصل این که باز شارع، این جا بعبارة آخری، دوران امر بین اقل و اکثر است ما نمی‌دانیم شارع مقدس اصل بعث و وادار کردن را به عهده‌ی ما گذاشته یا وادار کردن ویژه‌ی را به عهده‌ی ما گذاشته. این همه ادله‌ی امر و به معروف و نهی از منکر با توجه به خصوصیتی که وجود داشت و این که ما می‌بینیم یا شک داریم که به نحو شبهه‌ی مفهومی که امر بالاخره یعنی چی؟ لغوین و این‌ها در آن اختلاف دارند نمی‌دانیم درست یعنی چه امر؟ و نهی هم درست نمی‌دانیم از نظر لغت عرف یعنی چی؟ حرف‌های فقها را هم می‌بینیم اختلاف فقها را هم می‌بینیم غرض را هم محاسبه می‌کنیم اختلاف السنه‌ی روایت را هم می‌بینیم نتیجه‌ی همه‌ی این‌ها و ابهاماتی که در همه‌ی این‌ها وجود دارد این هست که فقیه شک می‌کند که شارع بالاخره اصل البعث و وادار کردن به تعبیر صاحب جواهر قدس سره بر عهده‌ی ما گذاشته یا بخصوصیاتی، بر عهده‌ی ما گذاشته. اصل البعث که مسلّم است خصوصیات مشکوک است برائت جاری می‌کنیم مثل سایر مواردی که امر دائر بین اقل و اکثر است می‌دانیم خدای متعال نماز را به عهده‌ی ما گذاشته فریضه‌ی ظهر را به عهده‌ی ما گذاشته شک داریم که آیا این فریضه‌ی ظهر که به عهده‌ی ما گذاشته ده جزء دارد یا یازده جزء دارد که جزء یازدهم آن مثلاً قنوت باشد شک داریم که آیا قنوت هم واجب است جزو اجزای صلاة هست یا نه؟ در این موارد وقتی دلیل پیدا نکردیم باید چکار کنیم؟ بگوئیم آن ده جزء مسلّم است این جزء یازدهم مشکوک است برائت جاری می‌کنیم دیگر، علی المسکول التحقیق در دوران امر بین اقل و اکثر حتی اقل و اکثر ارتباطی چکار می‌کنیم؟ برائت جاری می‌کنیم. این جا جای اشتغال نیست جای برائت است به تفصیلی که در اصول بیان شده این جا هم ما می‌دانیم که شارع بالاخره بعث را به گردن ما گذاشته آیا این بعث با آن خصوصیات است؟ یا نه بدون آن خصوصیات است؟ نسبت به خصوصیات شک داریم برائت جاری می‌کنیم. بنابراین این اثبات نمی‌کند به آن معنا که امر یعنی چی؟ نهی یعنی

چی؟ به معنا اثبات نمی‌کند اما مثل اثبات شدن است از نظر عمل، اگر اثبات می‌شد که معنای اعم دارد می‌گفتیم مراتب ثلاثه را دارد حالا اثبات نمی‌شود اما کالائبات است به این معنا که آن جامع را می‌دانیم آن قیود را نمی‌دانیم نسبت به قیود برائت جاری می‌کنیم. آن جامعی را که آن وقت می‌دانیم که قهراً آن قابل تقسیم به این انقسامات هست. این مطلب هم محل اشکال هست که کسی از این راه بخواهد وارد بشود. چرا؟ برای این که ادله‌ی برائت ادله‌ی برائت شرعیه امتنانه، در جایی جاری می‌شود که جریانش موجب مزید ضیق بر عباد نباشد مثل همین مثالی که زدیم قنوت را برمی‌دارد قنوت را که برمی‌دارد نماز بی‌قنوت آسان‌تر است دیگر. اما در مانحن و فیه اگر شما قیود را بردارید کار بر ما سنگین‌تر می‌شود یا آسان‌تر می‌شود؟ کار بر ما سنگین‌تر می‌شود. می‌گوید آقا اگر امر با آن قیود باشد یعنی چی؟ یعنی به لفظ بگو إفعال لاتفعل. اگر شرایط نبود دیگر تکلیف ساقط است اما اگر شما بگویید این‌جا، این قیود را برداری اصل البعث به آی وسیله کانت کار شاق‌تر می‌شود دیگر. به لفظ نشد باید به راه‌های دیگر برویم. بنابراین در جایی که برائت یوجب الضیق و التعب، چون در مقام امتنان هست رُفع مالا یعلمون در مقام امتنان هست در این موارد جاری نمی‌شود که یوجب، امری اشد از این که اگر جاری نمی‌شد. بنابراین با ادله‌ی برائت هم نمی‌توانیم کار را حل بکنیم این تمام وجوهی بود که در مقام برای این که مراد از امر و نهی چیست و آیا این امر و نهی قابل تنوع به این انواع مذکوره هست یا نیست بیان شده است. آن‌چه که از این مباحث گذشته اقوی به نظر می‌رسد این هست که گفته بشود به قرینه‌ی آن‌چه که عده‌ای از اهل لغت گفته‌اند که بعضی‌های آن را قبلاً خواندیم مثل کلام مفردات راغب که خواندیم. یا بعض لغویین بزرگ دیگر مثل این معجم الوسط، که معجم الوسیط کتاب خوبی است از جهت این که یک گروه ادیب مهم و متخصص در سالیان قبل در مصر، این‌ها این کتاب را نوشتند ایشان گفته بود همان‌طور که قبلاً خواندیم امره یعنی کَلَفَهُ، یعنی آن را مکلف کرده کَلَفَهُ، مطالب مفردات راغب را هم که خواندیم قبلاً. از آن طرف فقهای بزرگ عرب که این‌ها عرب قح هم هستند مثل جامع المقاصد، محقق کرکی قدس سره، محقق کرکی در جامع المقاصد در بحث قلب فرمود که قلب تنها «لایسمی امرأً و لانهیاً لالغۀ و لاعرفاً» اما اگر مظهر داشته باشد ایشان فرمود این طلب هست امر و نهی بر آن صادق است یا شهید ثانی در مسالک قدس سره، ایشان هم باز همین مطلب را فرمود، فرمود قلب تنها اگر مظهري نداشته باشد و این‌ها به آن امر و نهی گفته نمی‌شود طلب گفته نمی‌شود اما اگر مظهر داشته باشد طلب هست بلکه امر و نهی هم صادق است در این‌جا. از این طرف ما می‌بینیم که لغویین عده‌ای از آن‌ها مطلبی گفتند که با آن جامع سازگار است آن هم لغویون مهم، فقهای بزرگی به جهت لغوی و عرفی نه به جهت روایت، به جهت عرفی و لغوی، این‌ها هم فرمودند امر و نهی این‌چنینی است آن قرائنی که اقامه کردیم و آن روایاتی هم که متعدد خواندیم مجموع این‌ها می‌تواند فقیه را مشرف به اطمینان کند به این که اگر شارع می‌فرماید «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» آن معنایی که قد یدعا که معنای خاص است آن مقصود نیست بلکه همان وادار کردن و بعث نمودن است در امر و منع نمودن و جلوگیری کردن در مورد وانهوا عن المنکر هست این مجموعه را که انسان نگاه می‌کند این اطمینان دعوی این اطمینان یک دعوی غریبی است که انسان این را متوجه می‌شود فتاوا هم فتاوی فقها هم همین را نشان می‌دهد حتی مثل حضرت امام قدس سره که احتیاط کردند به صیغه‌ی امر بگوید و قصد مولویت داشته باشد خود ایشان جاهایی می‌فرمایند که اگر می‌بیند این اثر ندارد نصیحت اثر دارد باید نصیحت بکند این نشان می‌دهد که پس در ضمیر ایشان هم این هست که نه آن خصوصیتی برای آن جهت ممکن است نباشد این غایت الامری است که بعد از به خدمت شما عرض شود مراجعه‌ی

به همه‌ی این مطالبی که گفته شد می‌توان گفت. حالا اگر کسی همه‌ی این‌ها او را قانع نکرد و گفت لازماً من در شک هستم مثل صاحب مبانى منهاج الصالحين، می‌گوید آقا نه، امر و نهی معنای آن روشن است یعنی همین که بکن و نکن. افعّل لاتفعّل، معنای آن این هست این حرف‌هایی هم که شما می‌زنید تمام نادرست است آن روایات هم یا ضعف سند دارد یا کذا دارد این‌ها حجت نیست خیلی خب، حالا ما باید چکار کنیم؟ ببینیم آیا واقعاً، برویم تک تک ادله را مراجعه کنیم و ببینیم آیا برای این انواع‌هایی که به عنوان اقسام و انواع امر و نهی بیان شده حالا خودش من حیث هو هو، من دون این که انواع آن باشد آیا دلیل داریم یا دلیل نداریم کسی ممکن است بگوید آقا شما همانطور که قبلاً عرض کردم نیاید بگویید امر به معروف و نهی از منکر له انواع و مراتب، نه. وظایف انسان در مقابل انجام محرمات و ترک واجبات، وظایف انسان چه هست؟ باید چکار بکند؟ وظیفه‌ای دارد یا ندارد؟ حالا اسمش هر چه می‌خواهد باشد اسمش امر به معروف و نهی از منکر نباشد وظایفی داریم ما در مقابل او؟ یا وظایفی نداریم در مقابل آن، ادله را باید مراجعه بکنیم ببینیم این وظایفی که فقها در ذیل عنوان امر به معروف و نهی از منکر ذکر فرموده‌اند اگر ما زیر مجموعه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بودن آن را نپذیرفیم آیا من حیث هو هو این‌ها دلیلی دارند یا ندارند؟ اگر دارند پس باید قائل بشویم به این‌ها بگوییم بله این وظایف است بعد هم بحث بکنیم در این که حالا این وظایف ترتیبی بین‌شان هست یا ترتیبی بین آن‌ها نیست؟ و شرایطشان هم آیا چه؟ پس باید یک بار دیگر مراجع به ادله بکنیم از این منظر. و با این دیدگاه، که دیگر حالا کار نداریم که امر به معروف، مصادیق امر به معروف و انواع امر به معروف هستند یا نیستند. به این کار نداشته باشیم خودش را ملاحظه بکنیم. قوم آمدند اول چه را ذکر کردند؟ قلب را ذکر کردند ما باید ادله‌ای را که استدلال می‌کنند به آن ادله برای قلب ببینیم آیا واقعاً خدای متعال در این موارد تکلیفی برای قلب ماها قرار داده؟ بما هو قلب، کاری به اظهار و این‌ها نداریم واقعاً قلب ما در موارد مواجهه‌ی با منکرات خدای متعال وظیفه‌ای برای قلب ما قرار داده یا قرار نداده؟ روایاتی که مراجعه می‌کنیم ابتداءً پس عنوان قلب را می‌خواهیم ببینیم چه‌جوری هست بزرگان فرمودند مثل شهید ثانی و غیر این بزرگوار، فرمودند این که حالا قلب هم که دیدید قلب هم چهارده تا تفسیر داشت قلب هم چهارده تفسیر وجود داشت برای قلب که آقایان فرموده بودند هر یکی از آن تفسیرها را باید چکار بکنیم؟ باید تک تک ببینیم دلیل دارد یا نه دلیل ندارد آیا خدا این را واجب فرموده یا واجب نفرموده؟ تفسیر اول برای قلب چه بود؟

س: ...

ج: بله تابع ادله است اگر همین‌جا ثابت شد داریم.

س: ...

ج: چرا؟

س: ...

ج: آن هم یک کار قلبی است. شاید دلیل نداشته باشد آن کار قلبی دلیل دارد آن کار قلبی دلیل نداشته باشد. اگر استحاله دارد اگر شما می‌گویید که افعال قلبی استحاله دارد تکلیف بر او. بله اما اگر بگوییم نه آقا استحاله ندارد کار قلب هم قلب است دیگر. قلب هم فعل دارد بنابراین چه اشکالی دارد که مورد تکلیف باشد همان‌طور که ایمان، ایمان

امر قلبی هست یا نه؟ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» (نساء، 136) خدای متعال آیا یقین به عقاید حقّه، اول همه‌ی رساله‌ها نوشتند واجب نیست امر قلبی است دیگر. پس قطعاً قلب یک وظایفی خدای متعال برای آن گذاشته. مثل ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به پیامبر و ایمان به عصمت و آن‌هایی که بالاخره عقاید حقّه‌ای که ما داریم این‌ها که واجب است حالا حرف بر سر این هست که نسبت به واجبات و محرمات اگر مواجه شدیم آیا یک وظیفه‌ی دیگری را هم خدا در قلب ما قرار داده یا نداده؟ که آقایان آمدند این را گفتند مرتبه‌ی اولای امر به معروف است خودش را باید حساب بکنیم که ببینیم که چگونه است. قطعاً و مسلماً می‌شود اگر حقیقت شرعیه نداشته باشد امر به معروف و نهی از منکر، حقیقت شرعیه اگر نداشته باشد و شارع به تعبّد حکومتاً این را مصداق امر به معروف و نهی از منکر قرار نداده باشد مسلّم مصداق عرفی امر به معروف و نهی از منکر نیست. قطعاً نیست به همه‌ی معانی، به کلّ معانی. الا آن معنای‌ای که می‌گوید زجر یعنی اظهار در آن باشد آن هم باید گفت اظهارش اگر مصداق باشد نه آن امر قلبی‌ای که داخل قلب هست حالا باید ببینیم ادله‌ی دیگری بر او اقامه شده یا نه؟ بزرگانی مثل شهید فرموده‌اند که این از لوازم ایمان است اگر کسی ایمان داشته باشد به خدای متعال به پیامبری پیامبر و به عصمت پیامبر ایمان داشته باشد و به این که این آیات، این روایات، حجیتش برای او مسلّم شده باشد تمام شده باشد به این‌ها ایمان داشته باشد می‌شود چیزی حرام است بر اساس آن‌ها یا حلال است بر اساس آن‌ها یا واجب است بر اساس آن‌ها. ولی در قلبش اعتماد به این وجوب یا به این حرمت با به این حلیّت پیدا نکند؟ این ملازمه دارد این دو تا با همدیگر. اگر کسی قبول دارد پیامبری پیامبر را، و این که هر چه او می‌فرماید من جانب الله تبارک و تعالی هست این ملازمه دارد با این که اعتقاد به وجوب واجب‌ها و حرمت حرام‌ها و همین‌طور سایر احکام پیدا بکند پس این از لوازم ...

س: ...

ج: بله فعلاً این را می‌گوییم این معنای اول، که اعتقاد به خود وجوب باشد وجوب واجب‌ها و حرمت حرام‌ها، این از لوازم ایمان هست.

س: ...

ج: بله آن بله، درست است آن را هم می‌گوییم آن هم یکی از مصداق همین می‌شود دیگر. آن هم مصداق همین می‌شود از لوازم ایمان است چون وجوب امر به معروف و وجوب نهی از منکر چه هست؟ چیزی است که پیامبر فرموده قرآن فرموده است اگر کسی ایمان به خدا و پیامبر دارد باید به این وجوب‌ها هم ایمان داشته باشد. این از لوازم ایمان است. آن بزرگان فرمودند.

این مطلب دو تا نکته درباره‌ی آن هست که این بزرگان فرمودند. نکته‌ی اول این هست که آن که از لوازم ایمان هست تفصیل، اعتقاد تفصیلی به کلّ واجب و حرام نیست آن‌که هست ایمان اجمالی است یعنی ایمان به «الاقرار بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم» ما باید این ایمان را داشته باشیم کما این که در روایات هم هست دیگر. اقرار بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم. الان مردم یا خود ما، ما الان لازم است که برویم مسائل را فرض کنید که کتاب بنده‌ی خدایی یا روحانی محترمی مثلاً به احکام باب کذا نه مبتلا به خودش است نه مردم از او سؤال می‌کنند حالا برود احکام آن ابواب را باید یاد بگیرد تک تک ایمان به وجوب‌ها و حرمت‌های آن داشته باشد یا نه، در قلبش بگوید خدایا من هر چه تو فرستادی و پیامبر فرموده قبول می‌کنم. اقرار بما جاء به النبی علی

اجماله، این لازم است نه به تک تک و به تفصیل، این لازم نیست. دو: دو این که ...

س: ...

ج: بله، آن جایی که مصداق را فهمیده بله فهمیده چون مثلاً فرض کنید که استنباط کرده یا تقلید کرده رساله خوانده فهمیده آن جاها از لوازم آن هست. این قبول. ما می خواهیم این را بگوییم، بگوییم که این که می فرمایید واجب است هر واجبی را اعتقاد به وجوبش داشته باشی یا هر حرامی را اعتقاد به حرمتش داشته باشی این از واجبات است این لازم نیست شما می توانید علی نحو الاجمال به این که کلّ ما جاء به النبی، من قبول دارم به نحو اجمال کفایت می کند.

س: ...

ج: اگر می خواهد امر و نهی بکند چرا، اما نمی خواهد این جا که امر و نهی بکند. این جا می خواهیم ببینیم واجب قلبی این هست.

س: ...

ج: در امر به معروف، الان ...

س: ...

ج: ببینید از بحث خارج نشوید بنا شد چه بگوییم؟ بنا شد حالا بگوییم خود این عناوین، دیگر نه بما الله مصداق برای امر و نهی است می خواهیم ببینیم خود این عناوین دیگر حالا واجبند؟ تکلیفی ما راجع به این عناوین داریم؟ بدون این که مصداق و نوع امر و نهی بخواهند باشند کار به آن ها نداریم آیا از ادله استفاده می کنیم که ما یک چنین اعتقادی برایمان واجب است که می گوییم آن چه که از ادله استفاده می شود اگر از راه ملازمه بخواهیم بگوییم از راه ملازمه بخواهیم بگوییم فقط اعتقاد اجمالی لازم است نه تک تک و تفصیلی، این اولاً، ثانیاً؛ مطلب دومی که این جا لازم است این هست که آیا ملازمه هست بین ایمان و وجوب اعتقاد به این ها؟ یعنی خدای متعال دو تا حکم دارد و آن حکم دومی را ما از آن حکم اولی به دست آوردیم؟ یعنی می خواهیم استدلال کنیم به این که چون مسلم است اعتقاد به عقاید واجب هست پس همین ادله دلالت می کند که اعتقاد ما به معجولات شارع، وجوباً، حرمتاً، استحباباً، کراهتاً، اباحتاً، وضعاً، تکلیفاً، لازم است؟ این را می خواهید بفرمایید؟ یا نه می خواهید بفرمایید این یک ملازمه ی خارجی قهریه دارد بدون این که یک وجوب شرعی روی آن جعل شده باشد؟ اگر دومی را بخواهید بفرمایید بله اشکالی ندارد منتها به همان نحوی که عرض کردیم به نحو اجمال، هر که اعتقاد به خدا و رسول و این ها دارد قهراً این اعتقاد اجمالی لازمه ی قهری خارجی است که به آن ها هم ایمان پیدا می کند. اما اگر می خواهید بگویید از این ملازمه می فهمیم آن هم یک وجوب رفته روی آن، یعنی وجوباً شرعاً قانونیاً، این چه ملازمه ای دارد؟ یعنی ما بگوییم چون شارع واجب کرده اعتقاد به خودش و اولیائش را و به عقاید حقّه و به عصمت انبیاء و اولیاء، پس واجب کرده است که ما اعتقاد به وجوب پیدا بکنیم نه شاید به همان که ملازمه ی قهریه و خارجی دارد بسنده کرده باشد که یک وجوب دیگر جعل نکرده باشد برای اعتقاد، پس این دلیل که شهید ثانی قدس سره و عده ای از اعظام به آن تمسک فرمودند برای این که اگر مقصودشان این باشد به طور جازم نمی گوییم داریم به نحو قضیه ی شرطیه و تعلیقیه می گوییم. اگر مقصود این بزرگان این باشد که این ها چون از لوازم ایمان هستند پس از

و جوب ایمان کشف می‌کنیم و جوب این‌ها را وجوباً شرعاً، که این امر قلبی هم بر ما واجب شرعی است این می‌گوییم این ملازمه چنین چیزی را اقتضاء نمی‌کند اما آیا ادله‌ی لفظیه‌ی دیگری داریم که بر این مطلب دلالت کند یا نه، ان شاء الله فردا، پس بحث ما این جور شد آقایان می‌خواهند مطالعه کنند کمک هم بفرمایند چون احتیاج به استقراء دارد عنوان قلب، عنوان لسان، عنوان ید، سایر عناوین، مثل عنوان تغییر، عنوان انکار، عنوان هجر، و عنوان تأدیب و امثال ذلک که در روایات مختلف بود این عناوین را باید من حیث هی هی بینیم آیا دلیلی بر وجوب این‌ها داریم مع الغض از این که مصداق امر به معروف می‌شوند یا نمی‌شوند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.